

دست نخورده اسماعیلی هستند، و به علت خصلت ویژه‌ای که به عنوان نوشته‌های مقدس يك فرقه انقلابی سری دارند کمتر از ادبیات و نوشته‌های رسمی فاطمی محافظه‌کاری نشان می‌دهند. پس اینها هستند منابع و مأخذی که داستان جنبش باطنیان را برای ما باز می‌گویند. و آن داستانی است لبریز از تضادها و تعارضهای درونی و سرشار از پرسشهای بدون پاسخ. وظیفه‌ای که در برابر ما قرار دارد کوشش در به دست دادن روایتی روشن و پیوسته از حوادث و رویدادهائی است که این منابع وصف می‌کنند از راه ارزشیابی نقادانه آنها و مقابله و مقایسه آنها با یکدیگر.

اکنون پیش از آنکه به بر شمردن مسائل و مشکلاتی که بر سر راه ما قرار دارد و کوشش در حل این مشکلات، بسیار سودمند تواند بود که به کوتاهی دشواریهای را که راه ما را سد کرده‌اند یادآور شویم. نخستین دشواری که قبلاً نیز بدان اشاره کردیم جهل و در برخی از موارد سوءنیت عمدی نویسندگان و مؤلفان ضد باطنی است که یکی از منابع اصلی اطلاعات ما هستند. دومین دشواری سری و محرمانه بودن خود جنبش است، که در نتیجه آن بسیاری از عقاید و شخصیت‌های خود را نه تنها از مخالفان بلکه از بخش عظیمی از پیروان خویش - یعنی آنان که هنوز به رموز و حقائق درونی نهضت راه نیافته بوده‌اند - پنهان می‌داشته است. به این ترتیب بسیاری از آثار باطنی اگر برای استفاده عموم نوشته می‌شده‌اند عمداً حقایق مهمی را مخفی می‌داشته و حتی تحریف می‌کرده‌اند. سومین دشواری این واقعیت است که در شرایط و اوضاع و احوال سخت و ناپه‌نجار و تعقیب و آزار که نهضت در آن می‌زیسته، عده زیادی از سران و رهبران مهم جنبش مدام در حال اختفاء، و توارى از نقطه به نقطه‌ای بوده و تحت نامهای مختلف به سر می‌برده‌اند و این امر حتی باز شناختن آنها و عینیت دادن چهره‌های گوناگونشان را با هم دشوار می‌سازد.

سرانجام عقیده به «تفویض»، یا فرزند خواندگی معنوی و روحانی است که به موجب آن واژه‌هایی چون «ابو» و «ابن» می‌تواند بر رابطه معلم و شاگردی دلالت کند تا نسبت جسمانی

پدری و فرزندی. این نکته چنانکه بزودی خواهیم دید بیشتر شجره نسب‌ها و نسب‌نامه‌های باطنیان را در محل تردید قرار می‌دهد و بردشواری تعیین هویت اشخاص مختلف می‌افزاید.

مسئله ما عمده رده‌بندی و تشخیص است. جنبش باطنیان در طی قرن‌ها فعالیت خود، در نتیجه پراکندگی وسیع و خصلت سری تبلیغات آن به تعداد زیادی گروه‌های تقریباً متمایز با نام‌ها و سنت‌های محلی مختلف انقسام پذیرفت. بعضی از این گروه‌ها بخشی از هسته مرکزی سازمان هستند، بعضی دیگر شاخه‌هایی هستند که بر مراکز عمده اتکاء دارند، اما در نتیجه بعد فاصله و دشواری ارتباط و مراوده تحت تأثیرات محلی ویژگی متفاوتی یافته‌اند. یقیناً نیز فرقه‌هایی هستند که در اصل ارتباطی با جنبش باطنیان ندارند، اما قرعه بخت خویش را با آنان در افکنده‌اند و اطاعت از قدرت مرکزی باطنیان را پذیرفته‌اند. اما این اقتدار و آن اطاعت فقط جنبه اسمی دارد و این گروه‌ها اغلب به راه خویش می‌روند. باوجود این، گروه دیگری هم هستند که از فرقه‌هایی تشکیل شده‌اند که بسیار کم با باطنیان ارتباط دارند یا اصلاً ارتباطی ندارند، و اصل و تبار و خصلت‌های جداگانه‌ای دارند. با آنکه ممکن است برحسب اتفاق میان این فرقه‌ها با باطنیان همکاری محدودی وجود می‌داشته، ولی قصه ارتباط آنها با باطنیه ساخته و پرداخته ذهن و تخیل ضد باطنیان است. گروه‌هایی مانند خرمیه و دیگر بدعتگزاران ایرانی را می‌توان به‌طور قطع و یقین جزء این دسته قرار داد.

این تفرق منطقه‌ای و عقیدتی فوجی از نام‌های مختلف برای ما به‌جای گذاشته است که بیشتر دانشمندان و مؤلفان آنها را بی‌هیچگونه تمایزی بر این فرقه یا آن فرقه اطلاق می‌کنند، و به این ترتیب تشویش و درهم‌ریختگی عجیب و عظیمی به وجود می‌آورند. فهرست‌درازی از این‌گونه نام‌ها را با کاربردهای محلی آنها می‌توان در «سیاست‌نامه» خواجه نظام‌الملک و کتاب ابن‌الجوزی یافت. برای پرهیز از آشفتگی ما در اینجا واژه «باطنی» را در اطلاق بر کل گروه جنبش‌هایی که مورد مطالعه‌مان هستند به کار می‌بریم، زیرا این اصطلاح دارای وسیع‌ترین معناست و از همه

نامهای دیگر عموماً پذیرفتنی تر است. اصطلاحات و نامهای دیگر را دقیقاً تعریف خواهیم نمود.

در شبکهٔ بهم بافتهٔ فرقه‌ها و شاخه‌ها و شعبه‌های آنها که از بررسی منابع و مآخذ بر ما چهره می‌کشایند می‌توان چهار گروه متمایز از یکدیگر را تشخیص داد که هر یک از این چهار واحدی مشخص و مجزاست با ویژگی کم و بیش همگن و سنت و تاریخ جداگانه‌ای که در بیشتر یا همگی منابع ما بدان اشاره شده است. آنچه بفرنجی مسئلهٔ ما را به وجود می‌آورد، رابطهٔ میان این جنبش‌هاست این چهار گروه یا چهار جنبش از این قرارند:

۱- «دعوت» قدیم اسماعیلی، یعنی جنبشی که در قرن دوم هجری در پیرامون اسماعیل بن جعفر، و پسرش محمد، و معتقدان و اطرافیان نزدیک آنها به وجود آمد. این گروه را منابع و مآخذ شیعیان دوازده امامی به ما می‌شناسانند.

۲- «دعوت» اسماعیلی که در یمن به رهبری داعی معروف اسماعیلی منصور الیمن آغاز شد و در شمال آفریقا به زعامت ابو عبدالله شیعی ادامه یافت، و به تأسیس دولت فاطمی انجامید.

۳- نهضت شام و بین‌النهرین، نهضتی که گاهی جنبش قرمطی نامیده می‌شود و به رهبری زکرویه بن مهرویه و پسرانش از ۲۸۹ تا ۲۹۴ هجری (۹۰۱ تا ۹۰۶) بر شام و سوریه سیطره داشت.

۴- جنبش قرمطیه یا قرمطیان به معنای خاص که مراد از آن نهضتی است که در بحرین به رهبری ابوسعید قرمطی و ابوطاهر قرمطی و جانشینان آنها به وجود آمد.

از این چهار گروه در همهٔ مآخذ و منابع ما نام برده شده است. هر جا مؤلفان و محققان، چه قدیم و چه جدید با هم اختلاف نظر دارند این اختلاف در تعیین روابط میان آنها، و نسبت دادن شخصیت‌های مهم و برجسته همچون عبدالله بن میمون، به این گروه یا آن گروه است. مسئلهٔ آزاردهندهٔ مشروعیت خلافت فاطمیان نیز وابسته به یافتن پاسخ درست این پرسش‌هاست. در صفحاتی که در پی خواهد آمد، ما این چهار گروه را به ترتیب «اسماعیلیان»، «فاطمیان»، «دعوت شام و بین‌النهرین»، و «قرمطیان» خواهیم نامید.

اما پیش از آنکه پاسخ خویش را بدین پرسش بیان داریم، شاید سودمند باشد که به اختصار پاسخهایی را که دیگران بدین پرسش داده‌اند از نظر بگذرانیم. منابع عربی را قبلاً ملاحظه کردیم. از نظر طبری فاطمیان همان هستند که ادعا می‌کنند، یعنی وارثان و جانشینان گروه اول. گروه سه و چهار یکی هستند و با هم تفاوتی ندارند، و بهیچوجه با گروه يك و دو ارتباط ندارند. ثابت بن سنان گمان می‌برد که باید رابطه‌ای بین این دو وجود داشته باشد اما کلاً از طبری پیروی می‌کند. ابن رزام و همه کسانی که از روایت او تبعیت کرده‌اند، فاطمیان و قرمطیان را یکی می‌دانند، و عبدالله بن میمون را در زمره قرمطیان قرار می‌دهند، و او را نیای واقعی فاطمیان می‌شمارند. به این ترتیب، اینان منکر رابطه فاطمیان و قرمطیان با گروه اول یعنی اسماعیلیان می‌باشند، و یا در بهترین صورت آنها را غاصبان ادعاهای خاندانی اسماعیلیه می‌دانند. بیشترین بحث و جدلها تاکنون درباره این نکته‌ها بوده است، و آنان که مشروعیت خلافت فاطمیان را می‌پذیرند، پذیرششان ناچار برانکار ارتباط قرمطیان یا با عبدالله ابن میمون استوار است.

دانشمندان اروپائی در این باب اختلاف عقیده دارند. نویسندگان قدیمتر - مانند دوساسی، دوزی، هامر، کاترمر، گویار، بلوشه و دوخویه - همگی بر آن بودند که نظر خویش را بر پایه روایت ابن رزام، به صورت کلی آن قرار دهند. برای آنان اسماعیلیان و فاطمیان و قرمطیان نامهای مختلف يك جنبش واحد بودند. این جنبش با پیدایش گروه جدیدی که از ادعای امام اسماعیل بر امامت در برابر برادرانش پشتیبانی می‌نمود آغاز شد، اما به کلی تجدید سازمان یافت، و نایغه شیطان صفتی همچون عبدالله بن میمون القداح که ملحدی ضد اسلام بود و در زمانی در قرن سوم هجری می‌زیست، صبغه عقیدتی و تشکیلاتی خاصی بدان بخشید. تا اینجا همه دانشمندان اروپائی که نام بردیم هم عقیده‌اند. اما از اینجا ببعد دوساسی و بلوشه متمایل‌اند که علیرغم همه اینها خلفای فاطمی را علوی بدانند - و حال آنکه دوزی، کاترمر، گویار و دوخویه این ادعا را مردود می‌شمارند.

پیدا شدن منابع و مآخذ جدید تا حدی جنبه گیری مستشرقان را تغییر داده است. نخستین اختلاف نظر جدی را در تحقیقات کازانووا می توان دید. وی با آنکه جنبش اسماعیلیان و فاطمیان را یکی می داند، قرمطیان را گروه جداگانه ای می شمارد که اصلی قدیمتر دارند و بعداً به اسماعیلیان گرویده اند. او زمان حیات و فعالیت عبدالله بن میمون قداح را قرن دوم هجری می داند، و پیدایش نهضت متحد باطنیه را با به هم جوش خوردن دوجناح بزرگ جنبش علویان، یعنی جنبش فاطمیان یا پیروان و فرزندان فاطمه - الزهرا (ع) و جنبش حنفیه یا پیروان خط محمد بن الحنفیه، از کارهای او می شمارد. قرمطیان را به معنای محدود و خاص کلمه از گروه اخیر می داند.

ایوانف به تبعیت از مدافعان جدید اسماعیلی هرگونه رابطه ای را میان فاطمیان - اسماعیلیان از یک سو و قرمطیان از سوی دیگر انکار می کند. وی می گوید که قرمطیان از فاطمیان بهمان اندازه نفرت داشتند که از سنیان، و تفاوت و اختلاف عقیده میان آنها فراوان بود. نامهایی چون عبدالله بن میمون، دندان و مانند آنها در نوشته های اسماعیلی نیامده است، و این نشان می دهد که این اشخاص هیچگونه ارتباطی با اسماعیلیان قدیم نداشته اند. ایوانف در مشروعیت و حقانیت خلفای فاطمی کوچکترین تردیدی ندارد.

برای ماسینیون اسماعیلیان، فاطمیان و قرمطیان همه یکی هستند و نهضت واحدی را تشکیل می دهند. این نهضت را در قرن دوم هجری / هفتم میلادی امام اسماعیل، معلم و راهنمایش ابو - الخطاب، میمون القداح و دیگر معاصران آنها بنیاد نهادند.

خلفای فاطمی از اخلاف میمون القداح بودند. اما ماسینیون بر اهمیت عقیده اسماعیلیان به فرزند خواندگی معنوی (نگاه کنید به صفحات پیشین) تأکید می گذارد. بنابراین عقیده وارث حقیقی شاگرد است نه فرزند جسمانی. به این ترتیب خلفای فاطمی به مفهومی معنوی و روحانی علوی بودند، زیرا عبدالله بن میمون را محمد بن اسماعیل - که امام وقت بود - به عنوان فرزند و وارث خود پذیرفته بود.

از نظر گیدی جنبش نخستین را ابوالخطاب، یکی از پیروان امام جعفر صادق (ع) و فرزندش اسماعیل، که به شدت تحت تأثیر نهضت خرمدینان و دیگر بدعتگزاران ایرانی قرار داشت، آغاز نهاد. اوست که نخستین بنیانگذار راستین مذهب اسماعیلی است. یکی از پیروان وی به نام عبدالله بن میمون فرقه قرمطیه را به وجود آورد. خلفای فاطمی از اخلاف عبدالله بودند، و «دعوت» آنها بخشی از جنبش قرمطیان بود. اما هنگامی که خلافت فاطمی استقرار یافت عقاید قرمطیان تا حدی تعدیل شد، و از همین جا ستیز و کشمکش میان پیرایشگران در شرق و فاطمیان در گرفت. نظریه دیگری را که در اینجا می توان به اختصار یاد کرد نظریه پرینس مأمور است. وی اذعان دارد که خلفای فاطمی از اخلاف میمون القداح هستند، اما مدعی است که میمون القداح از علویان و همانا خود محمد بن اسماعیل بوده است. قرمطیان شاخه بدعتگزاری از «دعوت» اسماعیلی بودند. پروفیسور ه. ا. ر. گیب^{۲۶} در این باره خاطر نشان ساخته که مأمور با این آخرین دفاع از مشروعیت و حقانیت فاطمیان نظریه خود را در موقعیت بسیار ضعیفی قرار داده است.

اینک آنچه باقی می ماند آن است که من پاسخ خود را به مسائلی که مطرح است عرضه دارم. نظریاتی که در پی می آیند، چنانکه خواهید دید، تا حد زیادی متأثر از آثار ماسینیون، کازانوا، ایوانف، همدانی و دانشمندان دیگر، و همچنان تعدادی از منابع و مآخذ جدید است. فصول آینده این پژوهش کوششی است برای اثبات این نظریات.

۱- جنبش اسماعیلیه در میان یاران شخص اسماعیل بن جعفر (ع) با همکاری فعالانه خود اسماعیل و پسرش محمد آغاز شد. در میان یاران اسماعیل و محمد، و نخستین سازمان دهندگان فرقه بایستی از ابوالخطاب، میمون القداح، و پسر میمون یعنی عبدالله نام برد.

۲- جنبش فاطمیان در یمن و شمال افریقا ادامه مستقیم نهضتی بود که اسماعیل، ابوالخطاب و میمون القداح سازمان دادند. عبیدالله مهدی از اخلاف مستقیم و جانشین رهبری میمون -

القداح بود. با وجود این، خلفای فاطمی حقیقتاً علوی بودند، و نخستین آنها القائم بامرالله از اخلاف امامان مستوری بود که عبیدالله مهدی و پیشینیان قداحی او عامل و داعی آنها بودند و برای آنها فعالیت می کردند.

۳- از آنچه گفتیم الزاماً این نتیجه به دست نمی آید که قرمطیان = اسماعیلیان. عبدالله بن میمون یکی از بنیان گذاران جنبش اسماعیلی بود. اما ارتباط او را با قرمطیان باید ثابت نمود.

۴- قرمطیان شام و بین النهرین جزئی از «دعوت» اسماعیلی بوده اند.

۵- جنبش قرمطیان در بحرین اصل و منشائی جداگانه داشت - احتمالاً نهضتی حنفی بود. اما بعدها به عنوان يك گروه به خلفای فاطمی گروید، ولی هویت متمایز خود را حفظ کرد. به احتمال قوی نام قرمطی پس از گرویدن آنان به کیش اسماعیل بر آنها اطلاق گردیده است.

۶- ستیزه و کشمکش بعدی میان قرمطیان و فاطمیان ناشی از اختلاف و افتراقی است که میان تندروان و میانه روان پس از استقرار دولت فاطمی روی داده است.

یاداشتهای دیباچه

۱. نگاه کنید به صفحه ۶.
۲. التنبیه، ص ۳۸۹، ترجمه ۴۹۵.
۳. درباره ثابت و تاریخ او بنگرید به Chwolsson, Sabier, I, 579.
۴. اتعاف ۱۱; Sacy, I. Intro. 74;
۵. اتعاف، ص ۱۲. کاترمر ۱۱۷. فاکنان ۳۹.
۶. برای مثال خطط.
۷. بخش ۱، ص ۳۹۱. ترجمه کازانوا La Doctrine Secrète
۸. نگاه کنید به کتابنامه.
۹. ۱۸۶.
۱۰. التنبیه، ص ۳۹۵، ترجمه ۵۰۱.
۱۱. La Doctrine Secrète, 36
۱۲. همان کتاب ص ۳۷۷.
۱۳. Creed, 14.

14. *An Ismailitic work by Nasir, 534.*

۱۵. داعی اسماعیلی علی بن محمد (۴۲۹-۴۸۲ / ۱۰۲۷-۱۰۸۰) مؤسس سلسله اسماعیلی صلیحیان در یمن.

16. Kay, 191

۱۷. برای بررسی منابع در باب روی کار آمدن فاطمیان نگاه کنید به:

Becker, *Beiträge*, I, 2-11

۱۸. التنبیه، ص ۳۹۵، ترجمه، ص ۵۰۱.

۱۹. ابوداود، صفحه ۲۵۹.

۲۰. برای بررسی آثار جدلی و احتجاجی قدیم بنگرید به:

Groldziher, Ghazāli, 14 ff.

21. Les "Controverses", 205 ff and 212 ff.

22. Guillaum, *Nihāyat*, p. xi.

23. Ivanow, *Guide*, p. 56, No. 220.

۲۴. سبکی، مجلد سوم، ص ۱۴۴: Arnold, Mahdi Ahmad, 66

25. *Philologica*, p. 34/No. 18.

۲۶. نجوم الزهره جلد ۲، ۴۴۳-۴۴۶.

۲۷. ابوشامه، جلد ۲، ۲۰۱: سیوطی، تاریخ، ص ۳. فاگنان، مقریزی.

نیز نگاه کنید به Becker, *Beiträge* 5 Brockelmann, I, 411 and 418.

۲۸. *Esquisse* و مقاله قرمطیان در دائرةالمعارف اسلام.

۲۹. رساله الغفران، صفحه ۱۵۶.

۳۰. درباره کشی نگاه کنید به عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۴۰ و هدایت، صفحه ۲۲۶.

۳۱. برای تفصیل بیشتر در این موارد و آثار دیگر مؤلفان شیعی نگاه کنید به

Rieu, *Brit. Mus. Suppl. cat. of Arabic Mss.*, p. 422 ff.

۳۲. صفحه ۱۴۰ و پس از آن.

۳۳. ایوانف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، ۶۲.

۳۴. همچنین، صفحه ۴۰.

۳۵. برای این مراجع کلی نگاه کنید به کتابنامه.

36. B. S. OS. VII, 984.

فصل اول

اصل و منشأ اسماعیلیان

از آنکه آغاز روی کار آمدن اسماعیلیان را به تفصیل
می آید از بهریم لازم است به برداشتی بقیه‌ای در باب
و گرایشهای ژرفی که کیش اسماعیلی از الهیات
تجدیدالزم، تاریخ کثیف در قرن اول هجری و سوره
و از نیازمند تحقیق بسیار است و فرقی که در پی می
زمانی و برخی ظفر نمود این شرح در کلیات
تأثیرات الشریعی نویسی که کاملتر است و در خصوص
در کتاب در این موضوع است. البته از منابع دیگر نیز
عزو و آثار دانشمندی چون خان توشن، ولسی و زنه
مگردان مورد بهره‌برداری کامل قرار گرفته است.

با ارسال حضرت محمد (ص) به صورت پیک نوبت
می که خواستار جانشینی حضرت علی (ع) بنام
ام بود آغاز گشت. در تصحیح نوره پندایش چندی
که در امتیاز و آرمایشی مواضع امام حضرت علی (ع)
گرفتند با اندیشه‌ها و مشکلات ظاهر است.

بخش اول

آغاز کار اسماعیلیان

15. Kay, 161

17. برای بررسی منابع در باب روی کار آمدن لغت‌ها، نگاه کنید به:
Becker, Beiträge, 1, 2-11

www.KetabFarsi.com

18. ...
19. ...
20. ...
21. ...
22. ...
23. ...
24. ...
25. ...
26. ...
27. ...
28. ...
29. ...
30. ...
31. ...
32. ...
33. ...
34. ...
35. ...
36. ...
37. ...
38. ...
39. ...
40. ...
41. ...
42. ...
43. ...
44. ...
45. ...
46. ...
47. ...
48. ...
49. ...
50. ...
51. ...
52. ...
53. ...
54. ...
55. ...
56. ...
57. ...
58. ...
59. ...
60. ...
61. ...
62. ...
63. ...
64. ...
65. ...
66. ...
67. ...
68. ...
69. ...
70. ...
71. ...
72. ...
73. ...
74. ...
75. ...
76. ...
77. ...
78. ...
79. ...
80. ...
81. ...
82. ...
83. ...
84. ...
85. ...
86. ...
87. ...
88. ...
89. ...
90. ...
91. ...
92. ...
93. ...
94. ...
95. ...
96. ...
97. ...
98. ...
99. ...
100. ...

زبان‌شناسی

نایب‌الدین ابراهیم

فصل اول

اصل و منشاء اسماعیلیان

الف - مقدمات

پیش از آنکه آغاز روی کار آمدن اسماعیلیان را به تفصیل مورد بررسی قرار دهیم لازم است به پژوهشی مقدماتی در باب فرق شیعه و گرایشهای شیعی که کیش اسماعیلی از آنها نشأت گرفته است بپردازیم. تاریخ تشیع در قرن اول هجری موضوعی است که هنوز نیازمند تحقیق بسیار است، و شرحی که در پی می-آید باید آزمایشی و موقتی تلقی نمود. این شرح در جزئیات مبتنی است بر کتاب «فرق الشیعه» نوبختی که کاملترین و درخور اعتمادترین کتاب در این موضوع است. البته از منابع دیگر نیز استفاده شده و آثار دانشمندانی چون فان فلوتسن، ولهاوزن، گیدی و دیگران مورد بهره برداری کامل قرار گرفته است.

تشیع با رحلت حضرت محمد (ص) به صورت يك نهضت كاملا سیاسی که خواستار جانشینی حضرت علی (ع) به جای پیامبر اسلام بود، آغاز گشت. در نخستین دوره پیدایش جنبشی عربی بود که خواستها و آرمانهای هواخواهان حضرت علی (ع) را بیان می کرد، و با اندیشه ها و مشکلات دنیای خاور نزدیک کاری نداشت. در نیم قرن نخستین دوره اسلامی تشیع صبغه و خصلت غیر دینی خود را حفظ کرد. پیروان و هواخواهان حضرت علی (ع) و علویان که «اهل النص والتعیین» نامیده می شدند از هیچ روی با بقیه امت اسلامی در اعتقادات دینی اختلاف نداشتند،

و گروه و حزب آنها را «تشیع حسن» یعنی جانبداری مشروع می-نامیدند. این گروه مطلقاً عرب بودند، و هیچ کوششی نیز برای جلب هواداری و پشتیبانی اقوام و نژادهای تابع دولت اسلامی نمی‌کردند.^۱

پس از گذشت چند دهه از استقرار و استیلای مسلمانان در سرزمین‌های با فرهنگ‌تر خاور نزدیک و خاورمیانه شرایط جدیدی پیدا شد و نهضت تشیع به صورت نهضتی کاملاً متفاوت از آنچه بود بیرون آمد. چون به عنوان یک حزب یا گروه عربی موفقیقی به دست نیاورده بود، کوشید تا به عنوان یک فرقه مذهبی به پیروزی برسد. موالی ناراضی و ستم‌دیده - نومسلمانان غیر عرب را موالی می‌گفتند - برای هر جنبش انقلابی زمینه باروری بود برای نیرو گرفتن، و نهضت تشیع همین‌که به صورت قاطع به سوی آنان روی کرد، گروه زیادی از موالی در بسیاری از بخشهای امپراطوری اسلام بدان گرویدند. اما ورود شمار کثیری از این نو مسلمانان ایرانی، آرامی، سوری و غیره به داخل نهضت، الزاماً موجب تغییرات بنیادی در تشیع به عنوان یک مذهب و یک مقصد گردید. دیری نگذشت که آمیزه عجیبی از اعتقادات مسیحی و ایرانی و بابلی قدیم به کلام و الهیات شیعی راه یافت. نهضت تحت سیطره موالی و دیگر طبقات مستضعف جامعه قرار گرفت و وسیله و افزاری شد برای قیامهای مذهبی و شورشهای اجتماعی برضد دولت سنی و سرکوبگر وقت.

اما بعدها که تمایز میان عرب و موالی کم کم مطابقت خود را با تمایز اقتصادی میان توانگر و ناتوان و ثروتمند و محروم از دست داد، تشیع انقلابی نیز دیگر نماینده موالی به تنهایی نبود، بلکه شعار همه طبقه‌های محروم جامعه گردید. ایرانیان زرتشتی طبقات بالا مسلمان سنی شدند و امتیازات خود را حفظ کردند.^۲ و اعراب مستضعف و محروم عراق و شام و بحرین تحت نفوذ اندیشه‌های تند شیعی قرار گرفتند.

یکی از نشانه‌های ویژه تغییر تشیع عربی به تشیع موالی پیدایش اندیشه مهدی و مهدویت است. امام شیعه از یک نامزد سیاسی کسب قدرت به صورت شخصیتی اسرارآمیز با اهمیت دینی

بسیار، نخست به صورت یک مسیح، و سپس به صورت مظهری از الوهیت بیرون آمد. پیدایش این اندیشه‌های معادی به منابع مختلف نسبت داده شده است. دارمستتر^۲ این عقیده را از اصلی ایرانی می‌داند. وی می‌گوید که این اندیشه را توده‌های ایرانی «نیمچه» مسلمان وارد اسلام کردند. اینان با خود اندیشه هند و اروپائی یک خاندان برگزیده از جانب خدا را که منتقل‌کننده فره یزدانی از نسلی به نسل دیگر بود، و سرانجام از میان آنها سئوشیانتی یا مسیحی برمی‌خاست، به اسلام آوردند، و این مفهوم را به خاندان پیامبر و شخصیت علی (ع) منتقل ساختند. اسنوک^۴ معتقد به اصلی مسیحی برپایه اندیشه بازگشت عیسی (ع) و پایان جهان در مسیحیت است. گیدی^۵ از دارمستتر تبعیت می‌کند و حتی از او گام فراتر می‌نهد، و پیدایش اندیشه‌های افراطی را نتیجه تبلیغات عمده ایرانیان ثنوی مذهب می‌داند. و بالاخره ماسینیون^۶ مهدویت را یک اندیشه اصیل اسلامی می‌شمارد که از قرآن، احادیث اسلامی، و قصص عرب سرچشمه گرفته و شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی آن را به صورتی که می‌بینیم تحول بخشیده است.

بسیاری از مورخان مسلمان آغاز تشیع انقلابی را به عبدالله بن سبا نامی نسبت می‌دهند که از معاصران علی بن ابیطالب (ع) و یک یهودی یمنی بوده است، و در روزگار علی (ع) الوهیت او را تبلیغ می‌نموده، و سرانجام نیز به خاطر کارهایش سوزانیده شد. به این ترتیب ابتدای کار شیعیان تندرو یا غلات را به وی و از طریق وی به اصلی یهودی منسوب می‌دارند.^۷ اما پژوهشهای جدید نشان داده است که این یک نوع پیشدستی، یک نوع فرا-افگنی شرایط و اندیشه‌های قرن دوم به زمان گذشته به وسیله اصحاب حدیث است. ولهاوزن^۸ و فریدلاندر^۹ از راه نقد و بررسی منابع و مآخذ نشان داده‌اند که توطئه و کارهایی که به ابن سبا نسبت داده شده از اختراعات و ساخته‌های بعدی است. کائتانی^{۱۰} نیز در فصلی مستدل نشان داده است که توطئه‌ای با سازمان و تشکیلات و ایدئولوژی نسبت داده شده به ابن سبا در جامعه قبیله‌ای و پدرسالاری عرب در سال ۳۵ هجری تصورناپذیر است،

و به روشنی منعکس کننده اوضاع و احوال آغاز دوره عباسیان می باشد. برای آنکه تشیع انقلابی و معتقد به مهدویت ظاهر شود لازم بود که شهادت علی (ع)، شهادت جانگداز حسین (ع) و یارانش در کربلا، و نیز دگرگونیها و تغییرات اجتماعی بسیاری انجام پذیرد.

تواند بود که واژه «مهدی» به معنایی کاملاً افتخاری و سیاسی در وصف علی بن ابیطالب (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به کار رفته باشد^{۱۱}، اما نخستین کاربرد غیر قابل خدشه آن در یک بافت مسیحائی در قیام مختار ثقفی در سال ۶۸۵/۶۶ می باشد. مختار تبلیغ می کرد که محمد بن الحنفیه، یکی از پسران علی بن ابیطالب (ع) از یک زن حنفی، مهدی و قائم منتظر است. قیام در کوفه - شهری که از هر جهت برای آغاز و کانون چنین جنبشی مناسب بود - آغاز شد. کوفه شهرکی جدید و روبه توسعه بود با جمعیتی از نژادها و اقوام و مذاهب مختلف، همه سرکش و ناراضی، بیزار از حکومت و دینی که تبلیغ می کرد، و طبقه ستمگری که آن را حفظ می کرد - آری، چنین بود کوفه در هنگامی که مختار قیام خویش را آغاز نهاد. زمینه مساعد و باروری برای جنبشهای التقاطی، مسیحائی و قیامهای اجتماعی بود، و مختار با جلب پشتیبانی موالی قیامی را آغاز کرد که اهمیتی فوق العاده داشت. چون از فرزندان علی (ع) از نسل فاطمه (ع) کسی که دارای سن مقتضی باشد در دسترس نبود. مختار محمد بن الحنفیه را به عنوان امام و مهدی برگزید، و وی را برترین نماینده حکمت بالغه الهی بر روی زمین، و جانشین مؤید من عندالله علی (ع) و پیامبر (ص) خواند. با وجود سرکوب شدن مختار و وفات محمد بن الحنفیه، جنبش با سرعت گسترش یافت و بسیاری از پیروان آن تبلیغ می کردند که محمد بن حنفیه برآستی نمرده است، بلکه از انتظار پنهان شده است، و سرانجام باز خواهد آمد و دنیا را از عدالت و مساوات پر خواهد کرد همچنانکه اکنون از ظلم و محرومیت پر است^{۱۲}.

به این ترتیب برای اولین بار اعتقادات مهدوی مانند «غیبت» و «رجعت» که از ویژگیهای تقریباً تمام فرق شیعه است پدید آمد.

در مدت هفتاد و اند سال فاصله میان قیام مختار و آغاز دعوت اسماعیلی به معنای خاص آن، دو جریان عمده در میان فرق انقلابی شیعه وجود داشت. این دو جریان را می‌توان برای سادگی «فاطمیه» و «حنفیه» (با مذهب فقهی دوره‌های بعد اشتباه نشود) نامید. گروه نخست از این دو، پیروان امامان مختلفی از نسل علی بن ابیطالب (ع) و فاطمه (ع) بودند مانند امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و دیگر اولاد آنها. گروه دوم پیروان محمد بن-الحنفیه و اخلاف او بودند. البته این وجه تمایز هرگز چندان محکم نبود و دسته‌هایی از پیروان یک گروه به آسانی به گروه دیگر می‌پیوستند. در دوره‌های نخست گروه فاطمیه جناح محافظه‌کار و معتدل را تشکیل می‌داد و همیشه دسته‌های کوچکی را که تمایل به جناح تندرو و افراطی حنفیه نشان می‌دادند از خود طرد می‌نمود. اما هنگامی که محمد حنفیه از صحنه ناپدید شد، گروه فاطمیه پس از جذب بازمانده آنها خود بخش تندروتری را تشکیل داد، و به ادامه رقابت دیرینه با گروه معتدل جدیدی که همانا دوازده‌امامیان باشند پرداخت.

پس از برآمدن عباسیان بر اریکه قدرت گروه حنفیه دلیل وجودی خود را از دست داد، و اینک نوبت اسماعیل، امام هفتم گروه فاطمیه و یارانش بود که احزاب و دسته‌های گوناگون و سلحشور را در نهضتی بزرگ متحد و منسجم سازند و همه را به بیعت با یک امام و یک عقیده فرا خوانند.

در اینجا باید یادآور شویم که پژوهش حاضر تنها فرق انقلابی شیعه، یعنی «غلات» را در بر می‌گیرد، و فرقه‌های شیعی دیگر را همچون زیدیه که سنتهای قدیمیتر و سیاسی شیعه را، البته به گونه‌ای کاملاً اصلاح شده ادامه می‌دادند شامل نمی‌شود. همچنین فرقه امامیه یا شیعیان میانه‌رو دوازده امامی یا اثنتی‌عشری از این بررسی بیرون‌اند.

در طی این دوره سازندگی و شکل‌گیری، فرقه‌هایی که پدید آمدند چندان زیادند که حتی آنها را شمارش نمی‌توان کرد. چه بسیار مدعیانی که خویشان را از آل علی (ع) می‌شمردند به شورش برخاستند، و چون شکست یافتند، به اسطوره‌ها پیوستند.

چه بسیار داعیان و مبلغانی که در طوفان غیرت و حمیت خود پیشوا و رهبر علوی خویش را از یاد بردند، و به نام خویش و برای خویش به دعوت پرداختند.

پیچیدگی موضوع را شماری از فرقه‌های ایرانی، مسیحی، و یهودی که کاملاً بیرون از اسلام بودند، و لی در بعضی عقاید و آراء با شیعیان غالی هم‌اوا بودند و معمولاً مورخان سنی آنها را باهم درمی‌آمیزند، پیچیده‌تر می‌سازد. از میان این فرقه‌ها آنها که بخصوص اهمیت بیشتری دارند «عبارتند» از «خرمدینان»، «مزدکیان» و فرقه جدید یهودی «عیسویه».

اجازه بدهید بحث را به اختصار با بررسی گروه حنفیه آغاز کنیم که از جهت آنکه ریشه ماقبل اسماعیلی بعضی از آراء و عقاید خاص اسماعیلیان را نشان می‌دهد، فوق‌العاده جالب توجه است. این جنبش چنانکه پیش از این دیدیم با «مختاریه» که نام دیگرش کیسانیه است (کیسان یکی دیگر از نامهای مختار است) آغاز شد^{۱۲} پس از وفات محمد بن حنفیه اینان به سه دسته تقسیم شدند.

۱- کربیه^{۱۴} اینان پیروان ابن کرب و حمزه بن عماره البربری^{۱۵} بودند. کربیان اعلام داشتند که محمد بن حنفیه نمرده است، بلکه از انظار پنهان شده است، و باز می‌گردد و حکومت عدل الهی را در زمین برپا می‌کند. بعداً حمزه اعلام داشت که محمد بن حنفیه خدا بود و وی پیامبر و رسول اوست. در میان پیروان این فرقه «صائد» و «بیان» نامی بودند^{۱۶}، و این «بیان» خود بعدها فرقه‌ای به وجود آورد.

۲- گروهی معتقد شدند که محمد بن حنفیه در کوه رضوی، در حجاز، پنهان است و باز خواهد گشت تا عدل و داد را در جهان برقرار کند. سید حمیری، شاعر معروف، از جمله این گروه بود که سرانجام به امام جعفر صادق (ع) گروید.

۳- «هاشمیه»^{۱۸}، آنان بودند که می‌گفتند امامت از محمد حنفیه به پسرش ابوهاشم رسیده است. از این گروه عده‌ای به مهدویت ابوهاشم قائل بودند. هنگامی که ابوهاشم در سال ۷۱۶/۹۸ وفات یافت، پیروانش به چهار دسته تقسیم شدند،

بدین شرح:

(الف) دسته‌ای که می‌گفتند امامت از وی به برادرش علی بن محمد رسیده است، و از او به‌خاندان عباسیان.

(ب) دسته‌ای که می‌گفتند عبدالله بن معاویه، یکی از اخلاف ابوطالب پدر علی (ع) جانشین او شده است. این دسته را نسبت به عبدالله بن العارث، یکی از بدعتگزاران مدائن که نخست خویشتن فرقه‌ای تشکیل داد و سپس به عبدالله بن معاویه پیوست، «حارثیه» نیز می‌نامند. به نظر می‌آید که اینان با «حربیه» و «جناحیه»^{۱۹} یکی هستند.

(ج) دسته‌ای گفتند که امامت از ابوهاشم به محمد بن علی، از خاندان عباس، که در شام بود رسیده است. اینان همان «راوندیه» هستند و با برخاستن خاندان عباسی^{۲۰} ارتباط نزدیک دارند.

(د) دسته‌ای می‌گفتند ابوهاشم قائم و مهدی بوده است و «رجعت» خواهد نمود. بیان (که ذکرش در بالا گذشت) به این گروه پیوست، و بعدها خود مدعی جانشینی ابوهاشم شد. او را در ۷۳۷/۱۱۹ دستگیر کردند و به دار آویختند.^{۲۱}

همه این فرقه‌ها، بنا بر مآخذ و منابع ما عقاید و آراء تند و افراطی را تبلیغ می‌کردند، و به امامان قدرتها و کارهای فوق‌الطبیعی نسبت می‌دادند، و حتی برخی از آنها همچون کربیه، تابدان حد فرا رفتند که امام را به مرتبه خدائی رسانیدند. به بسیاری از این فرقه‌ها نظریات «اباحی» نسبت داده شده است — مثلاً گفته‌اند که عماره با دختر خویش ازدواج کرد و همه حرامها را حلال نمود، و تنها فریضه دینی را شناخت امام می‌دانست.^{۲۲} عقیده به «غیبت» و «رجعت» نقش مهمی داشت. جالب‌تر اندیشه موروثی بودن امامت است. این چنین است که ابوهاشم حقوق خویش به عباسیان به ارث می‌دهد، و بیان ادعا می‌کند که به جانشینی امام منصوب شده است. این اندیشه در نظام اسماعیلی بسط و تکاملی عظیم یافته است.

باری، اینها هستند فرقه‌های گروه حنفیه. پس از به قدرت رسیدن عباسیان که نهضت‌شان شاخه‌ای از تشیع محسوب می‌شد،

این فرقه بعد از چندین قیام هیجانی واپسین از میان رفت. آنان نیز که فعال باقی ماندند جذب «دعوت» فاطمی شدند.

پیش از آنکه به بررسی گروه فاطمی - حسینی پردازیم، جا دارد که به کوتاهی از فرقه‌هایی که منسوب به اخلاف یکی از پسران سه‌گانه علی (ع)، یعنی امام حسن (ع)، هستند یاد کنیم. این گروه با محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (۱۰۰-۷۱۸/۱۴۵-۷۶۲) ملقب به «النفس الزکیه» اهمیت یافت. محمدالنفس - الزکیه ۱۹ سال داشت که دعوی مهدویت کرد. دعوی او را مغیره بن سعدالعجلی، مؤسس فرقه مغیره پیشرفت داد. اینان تبلیغ می‌کردند که محمدالنفس الزکیه مهدی است و مغیره پیامبر است. پس از آنکه محمد مرد آنها مدعی شدند که وی نمرده بلکه غیبت گزیده و رجعت خواهد نمود. مغیره خود در سال ۷۳۷/۱۱۹ به دست خالد القسری که آزاد شده او بود، کشته شد. به نظر می‌رسد که این فرقه در تکامل اندیشه‌های باطنی تأثیری عظیم داشته است، و گاهی به عنوان شاخه‌ای از فرقه «خطابیه» (بحثش بعداً خواهد آمد) محسوب گشته است. درخور یادآوری است که محمدالنفس الزکیه خود روی به مغیره نشان نمی‌داد.^{۲۳}

پس از حادثه جانگداز کربلا گروه فاطمیه به علت نبودن امامی در سن مناسب، موقتاً روی در نقاب کشید. اولین جنبش جدی، قیام زید، فرزند علی بن زین العابدین (ع) و دو پسرش یحیی و عیسی بود. فرقه زیدیه که یکی از جناحهای شیعه است منسوب به زید بن علی هستند، و این جناح تاکنون سنت تشیع عربی و سیاسی را که با سنیان از جنبه مذهبی اختلافات اندکی دارد، ادامه داده‌اند.

در دوره زندگی امام محمد باقر (ع)، پنجمین امام فاطمیه، بر تعداد پیروان این گروه به مقدار بسیار زیادی افزوده شد، و دست کم یکی از شاخه‌های مهم به نام «منصوریه» از آن جدا گشت. اینان پیروان ابو منصور العجلی بودند که نخست مردم را به امامت امام محمد باقر (ع) و سپس به امامت خویش دعوت می‌نمود.^{۲۴} اعتقاد بر آن است که این گروه ماده‌گرائی فلسفی و اباحیگری را تبلیغ می‌نمودند، و از روشهای تروریستی در از

میان بردن مخالفان خویش جانبداری می‌کردند. این فرقه از چند جهت پیشاهنگ تحولات بعدی اسماعیلی است. ابن حزم آنها را شعبه‌ای از «خطاییه» شمرده است. خود ابومنصور در حوالی سال ۷۴۲/۱۲۵ به فرمان یوسف بن عمر ثقفی، والی عراق کشته شد، و پیروانش نیز به شدت سرکوب شدند.^{۲۵}

چون امام محمدباقر (ع) وفات یافت عده‌ای از پیروان او افتراق جستند و از ادعاهای محمدالنفس الزکیه جانبداری نمودند. امام جعفر صادق (ع)، ششمین امام فاطمیه آنها را انکار نمود و خود و یارانش از یاری مدعی باز ایستادند.^{۲۶} باقیمانده یاران و پیروان امام محمد باقر (ع) از امامت امام جعفر صادق (ع) پشتیبانی نمودند و به اطاعت از وی ادامه دادند. یکی از برجسته‌ترین پشتیبانان امام جعفر صادق (ع) ابوالخطاب نامی بود که بعداً خود مؤسس فرقه‌ای به نام «خطاییه» شد و آن فرقه به نوبه خود به چندین شاخه تقسیم گشت.

هنگامی که امام جعفر صادق (ع) در مدینه به سال ۷۶۵/۱۴۸ رحلت فرمود افتراقی شدید پدید آمد. نوبختی^{۲۷} شش گروه را توصیف می‌کند که می‌توان آنها را در سه دسته مهم رده‌بندی نمود.

۱- «ناووسیه». اینان به جاودانگی امام جعفر صادق (ع)، مهدویت او و رجعتش اعتقاد داشتند.^{۲۸}

۲- آنان که از امام موسی کاظم (ع) پسر امام جعفر صادق (ع)، پیروی کردند و شیعیان میانه‌رو دوازده‌امامی را تشکیل می‌دهند که بحث درباره تقسیمات بعدی و فرقه‌ها و شاخه‌های آنها بیرون از دامنه این کتاب است.

۳- «اسماعیلیه» اینان از امامت اسماعیل بزرگترین پسر امام جعفر صادق (ع) جانبداری می‌نمودند، و پس از وفات اسماعیل، از امامت پسرش محمد بن اسماعیل. نخستین دسته از این سه گروه دیر نپائید و به زودی از میان رفت. دسته دوم به صورت فرقه شیعیان دوازده‌امامی که شیعیان میانه‌رو باشند تکامل پذیرفت. دسته سوم که با خود سنت اصلی تشیع انقلابی را زنده ساخت موضوع بررسی‌های بیشتر در این کتاب است.^{۲۹}

ب - تولد اسماعیلیه

در نیمه دوم قرن دوم هجری اوضاع و احوال برای تجدید سازمان و تجدید موقعیت جنبش‌های انقلابی کاملاً آماده بود. به قدرت رسیدن خلفای عباسی در ۱۳۲/۷۵۰ نشانه و علت چندین دگرگونی مهم بود. نخست، چنانکه هماکنون بیان کردیم، پیروزی گروه هاشمیه که عباسیان نمایندگان آن محسوب می‌شدند، و بیرون آمدن آن گروه به صورت یک فرقه رسمی دولتی، سرانجام کار مدعیان گروه حنفیه را پایان بخشید، و میدان را برای گروه فاطمیه که امام جعفر صادق (ع) شخصیت عمده آن بود باز گذاشت. دوم، قیام عباسیان مرحله تازه‌ای را در تاریخ اجتماعی و سیاسی اسلام رقم زد. جذب طبقات حاکمه غیر عرب در دولت سنی مسلک عرب، و همسانی یافتن طبقات تحت حکومت از عرب و موالی، صف‌بندی جدیدی از طبقات را بر بنیادهای اقتصادی، نه‌مانند قرن اول براساس نژاد و قومیت، سبب شد. این فرایند با تغییر شکل تدریجی خلافت از یک دولت نظامی وابسته به زمین و کشاورزی به یک امپراطوری همه ملیتی بازرگانی تشدید شد. این دگرگونی در سرتاسر قرن دوم ادامه داشت و در قرن سوم به اوج خود رسید. چنین تغییر عظیمی در اوضاع و احوال و طبقات اجتماعی طبیعتاً منجر به تجدید سازمان و گسترش آن جنبش‌های گردید که بیانگر قیام طبقات و توده‌های محروم و تحت فشار بودند. اوضاع و احوال بحرانی قرن سوم و چهارم یک رشته خیزش‌های انقلابی را به بار آورد. از این بابت، قرن دوم را می‌توان اصطلاحاً دوره کمون انقلابی نامید.

ابوالخطاب

بیشتر مأخذ و منابع ما براین اشارت دارند که ابوالخطاب اولین کسی است که جنبشی بویژه باطنیه را سازمان داده است. وی به نام محمد بن ابی‌زینب، و نیز مقلاص بن ابی‌الخطاب معروف است، و یکی از موالی بنی‌اسد بوده است.^{۲۰} ابوالخطاب از یاران نزدیک امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) بود، و ظاهراً یکی از شاگردان بسیار صمیمی آنها تا زمان مطرود گشتنش به